

## گویند مرا چو زاد مادر

محمد تقی راد شهیدی



ایرج میرزا، شاعر دورهٔ مشروطیت، در کنار امثال بهار و عارف و عشقی از صداهای آشناست و اگر ایرانیان با غلبهٔ احساسات ملی و انقلابی؛ حضور سیاسی و شعر و ترانه در دفاع از آزادی و وطن با حکومت استبدادی و دولتمردان در افتاده‌اند و اهل سیاست بوده‌اند ایرج میرزا بیشتر به انتقاد از جامعهٔ عصر خویش و به فرهنگ پرداخته و از هیجانات سیاسی برکنار مانده است هر چند که سیاستمداران از تیغ طنز و تعریض او در امان نمانده‌اند اما اشعار طنز و انتقادی او را بیشتر، بخشی از نسل قدیمی‌تر به یاد دارند زیرا دیوان شعر او به علت عرف جامعه که پاره‌ای از این اشعار را رکیک و منافی اخلاق عمومی می‌داند کمتر در دسترس قرار می‌گیرد و دانش‌آموزان و تحصیلکرده‌ها او را با یکی دو شعر دربارهٔ مادر در کتاب‌های درسی می‌شناسند. اما یک نکتهٔ مهم در این بحث این است که ایرج شاید نخستین شاعری است که "مسألهٔ زن و مهر مادری را به گونه‌ای نو طرح کرده و زبان به ستایش مادر گشوده است و تا امروز در حوزهٔ شعر مادر بی رقیب مانده است.

البته دین اسلام، سفارش‌های اکید دربارهٔ حقوق مادر دارد چنان که کتاب‌های تعلیمی قدیم هم در این باب بحث کرده‌اند

از جمله قابوس‌نامه که باب پنجمش "در شناختن حق مادر و پدر" است. سعدی هم دو حکایت در این باب آورده که معروف است یکی در باب ششم گلستان (در ضعف و پیری) که می‌گوید: "وقتی به جهل جوانی بانگ بر مادر زدم..." و یکی هم در باب هشتم بوستان (در شکر بر عافیت) که چنین سروده: "جوانی سر از رای مادر بتافت / دل دردمندش به آذر بتافت..." و اتفاقاً در هر دو حکایت آنچه در کار مادر مهم تلقی شده، پرورش فرزند در نوزادی و کودکی و ناتوانی اوست و گویا ایرج هم موضوع و مضمون شعر خود را از همین جا اخذ کرده باشد. لیکن در گذشته، شعری که تنها برای ستایش مهر مادری باشد سروده نشده و اگر هم هست، مقصود شاعر

چیزی دیگری است که در کنارش به مادر هم پرداخته است و این که برخی روزها نامگذاری شده و ما روز زن و مادر داریم مربوط به آشنایی با مغرب زمین و روزگار اخیر است و در قدیم تنها با نام موضوعات و حوادث و اشخاص مذهبی، بعضی روزها نامگذاری شده است و در سایر موارد چندان مرسوم نبوده است.

اما بحث مسأله زن در گذشته و ارتباط آن با ادبیات و انعکاسش در شعر، جامعه مدرسalar و حضور کم رنگ و رونق زن در صحنه زندگی و اجتماع، کمال اهمیت را دارد همچنین مسأله نامگذاری روزها که اینها همه مجالی دیگر می طلبد.

به هر حال ایرج یک چهره شاخص در پرداختن به مسأله زن و مادر به گونه نو است و "ظاهراً ایرج از داشتن مادری مهربان برخوردار بوده است و از این جهت هنگامی که از مادر و مهر او و رنج‌هایی که این فرشته رحمت برای پروردن فرزند خویش تحمل می کند سخن در میان می آورد.

کلام وی چنان مؤثر است که بی اختیار اشک در چشم خواننده می آورد... یعنی کلامش از دل برآمده است اما انگیزه او را در سرودن این گونه اشعار باید در آشنایی‌اش با فرهنگ و تمدن غرب و زبان و ادب فرانسه هم دانست چنان که لامارتین می گوید تنها فرشته‌ای که روی زمین دیدم مادرم بود.

باری حیف که این روزها یک بار دیگر دو شعر "مادر" و "قلب مادر" را همراه مادرانی

که روزگاری در مدرسه آنها را خوانده‌اند و این بار آن را حس می کنند نخوانیم هرچند که ایرج اشعار دیگری هم برای مادر دارد از جمله قطعه‌ای که آغازش این است: پسر رو قدر مادر دان که دایم / کشد رنج پسر بیچاره مادر

که البته لطف و شهرت دو قطعه مذکور را ندارد. در شعر مادر، ایرج از زادن تا راه رفتن و سخن گفتن و خندیدن را که در واقع دو بخش حیات مادی و معنوی آدمی را در برمی گیرد، مدیون مهر مادری می داند آن هم آن گاه که آدمی ناتوان است و اگر رهایش کنند هستی‌اش نیست می شود.

پس همه زندگی مدیون مهر و محبت‌های مادر است. سادگی زبان ایرج به ویژه در این قطعه، یادآور اسلوب سهل و ممتنع مقتدایش، سعدی است: تناسب و مراعات‌النظیر نه تنها در هر بیت بلکه در همه ابیات گسترده است: زادن، مادر، پستان به دهان گرفتن، شب، گاهواره، بیداری و خفتن، دست گرفتن و پا به پا بردن و الفاظ پر زبان و لبخند بر لب نهادن و سیر غنچه تا گل در برابر نوزاد تا وقت گفتن و لبخند که لطف خاص خود را دارد و سرانجام آن تداعی سعدی‌وارش که با تکراری بسیار دلچسب از ترکیب اسم و فعل زیباتر شده است. بی برکت نیست که ما پس از چندین و چند سال هنوز این قطعه را به خاطر داریم و الفاظش را بر زبان می آوریم و یاد مادر را گرامی می داریم که بدون هیچ گونه چشم داشت و خودخواهی چنان مهر ورزیده که ایده‌آلش را ایرج در

شعر "قلب مادر" تصویر کرده است. "این قطعه را ایرج به منظور شرکت در مسابقه‌ای که مجله ایران شهر (چاپ برلین) در شماره ۴ سال دوم خود مطرح کرده بود سروده است. در این مجله قطعه‌ای از زبان آلمانی ترجمه شده و از شاعران ایران خواسته شده بود که آن را به شعر فارسی درآورند. این قطعه "دل مادر" نام داشت... در این مسابقه نیز ایرج از دیگر شاعران بهتر سرود و قطعه "قلب مادر" وی چندان شهرت یافت که در صفحات گرامافون ضبط شد و جزء شاهکارهای ادبی درآمد..."

هرچند شعر "مادر" فراگیرتر است شاعر در "قلب مادر" هم مثل سایر موارد در ترجمه شعر و یا به تعبیری شعر ترجمه، قریحه عالی نشان داده است.

ایرج گاه چنان فضای ایرانی و شرقی در یک قطعه ترجمه ایجاد می‌کند که نمی‌توان پی برد که اصل و موضوع شعر از جای دیگر و ترجمه است. برای نمونه "زهره و منوچهر" که برگردان "ونوس و آدونیس" شکسپیر و از شاهکارهای ادبیات فارسی است. در همین قطعه قلب مادر هم با استادی چنان با اغراق رابطه زن و مادرشوهر را تیره و تار نشان می‌دهد و از زبان زن چنان احساسات مرد را علیه مادرش بر می‌انگیزد که یک خیره سر را ناگزیر از چنان کاری می‌کند و این ظرافت‌ها و هنرمندی‌ها هیچ کدام در متن نبوده و ... با آوردن ترجمه، خوانندگان خود قضاوت خواهند کرد که ایرج چه مایه هنر به خرج داده و از یک نوشته ادبی چه آفریده است. البته اگر ترجمه زبان گویای

ایرج شاید نخستین شاعری است که "مسأله زن" و مهر مادری را به گونه‌ای نو طرح کرده و زبان به ستایش مادر گشوده است و تا امروز در حوزه شعر مادر بی رقیب مانده است.

...

در گذشته شعری که تنها برای ستایش از مهر مادری باشد سروده نشده... و این که برخی روزها نامگذاری شده و ما روز زن و مادر داریم مربوط به آشنایی با مغرب زمین و روزگار اخیر است.

متن هم باشد باید توجه داشت که از فرهنگ دیگری است و از حیث احساس و اندیشه اما ایرج از همان آغاز با براءت استهلال آن هم با توجه به کلمه قافیه (جنگ) و زنگ آن، فضای کاملاً نه با رنگ و بوی ایرانی ایجاد می‌کند و پس از این هم کلمات قافیه با روی "گ" و با توجه به وزن که موجب کشش در آخرین هجای منجر به قافیه است، نگرانی و دلهره از یک اتفاق شوم را خاطر نشان می‌کند و با شاخ و برگ‌گی که به موضوع می‌دهد، هر آنچه را که در نظر اول، با توجه به ترجمه، برای یک ایرانی مبهم و غیرقابل قبول می‌نماید توجیه پذیر جلوه می‌دهد.

و اینک آن ترجمه و قطعه "مادر" و "قلب مادر"

"شب مهتاب بود. عاشق و معشوق در کنار جویی نشسته مشغول راز و نیاز بودند.

دستم بگرفت و پا به پا برد  
 تا شیوۀ راه رفتن آموخت  
 یک حرف و دو حرف بر زبانم  
 الفاظ نهاد و گفتن آموخت  
 لبخند نهاد بر لب من  
 بر غنچۀ گل شکفتن آموخت  
 پس هستی من ز هستی اوست  
 تا هستم و هست دارمش دوست  
**قلب مادر**

داد معشوقه به عاشق پیغام  
 که کند مادر تو با من جنگ  
 هر کجا بیندم از دور کند  
 چهره پرچین و جبین پر آژنگ  
 با نگاه غضب آلود زند  
 بر دل نازک من تیر خدنگ  
 از در خانه مرا طرد کند  
 همچو سنگ از دهن قلماسنگ  
 مادر سنگ دلت تا زنده ست  
 شہد در کام من و توسل شرنگ  
 نشوم یک دل و یک رنگ ترا  
 تا نسازی دل او از خون رنگ  
 گر تو خواهی به وصالم برسی  
 باید این ساعت بی خوف و درنگ  
 روی و سینۀ تنگش بدری  
 دل برون آری از آن سینۀ تنگ  
 گرم و خونین به منش باز آری  
 تا برد ز آینۀ قلبم زنگ  
 عاشق بی خرد ناهنجار  
 نہ بل آن فاسق بی عصمت و ننگ  
 حرمت مادری از یاد ببرد

دختر از غرور حسن مست و جوان از آتش  
 عشق در سوز و گداز بود. جوان گفت:  
 ای محبوب من، آیا هنوز در صافی محبت  
 و خلوص عشق من شبہی داری من کہ  
 همه چیز خود حتی گران بہاترین دارایی  
 خویش یعنی قلب خود را نثار راه عشق تو  
 کردہ ام. دختر جواب داد دل در راه عشق  
 باختن نخستین قدم است. تو دارای یک  
 گوہر قیمت داری هستی کہ گران بہاتر از  
 قلب تست و تنها آن گوہر نشان صدق  
 تو می تواند بشود. من آن گوہر را از تو  
 می خواہم و آن دل مادر تو است. اگر دل  
 مادرت را کندہ بر من آوری من بہ صدق  
 عشق تو یقین حاصل خواہم کرد و خود را  
 پای بند مهر تو خواہم ساخت. این حرف  
 در تہ روح و قلب جوان دل باخته طوفانی  
 بر پا کرد ولی قوت عشق بر مهر مادر غالب  
 آمدہ از جا برخاست و در آن حال جنون  
 رفتہ قلب مادر خود را کندہ راه معشوق  
 پیش گرفت. با آن شتاب کہ راه می پیمود  
 ناگاہ پایش لغزیدہ بہ زمین افتاد؛ دل مادر  
 از دستش رها شدہ روی خاک غلتید و در  
 آن حال صدایی از آن دل برخاست کہ  
 می گفت: پسر جان؛ آیا صدمہ ای برایت  
 رسید؟!"

**مادر**

گویند مرا چو زاد مادر  
 پستان بہ دهن گرفتن آموخت  
 شبہا بر گاہوارہ من  
 بیدار نشست و خفتن آموخت

خیره از باده و دیوانه ز بنگ  
 رقت و مادر را افکند به خاک  
 سینه بدرید و دل آورد به چنگ  
 قصد سرمنزول معشوقه نمود  
 دل مادر به کفش چون نارنگ  
 از قضا خورد دم در به زمین  
 اندکی سوده شد او را آرنگ  
 وان دل گرم که جان داشت هنوز  
 او فتاد از کف آن بی فرهنگ  
 از زمین باز چون برخاست نمود  
 پی برداشتن آن آهنگ  
 دید کز آن دل آغشته به خون  
 آید آهسته برون این آهنگ  
 آه دست پسر م یافت خراش  
 وای پای پسر م خورد به سنگ

### یادداشت‌ها

۱- اتفاقاً از همین ناحیه به او انتقاد شده و گفته‌اند که بینش سیاسی نظام یافته‌ای نداشته از جمله در مقدمه دیوانش چنین آمده: "... وی در مقام تبلیغ افکار انقلابی و اصلاح جامعه، مطالعه‌ای عمیق نداشته و ریشه دردها و بدبختی‌های این ملت را تشخیص نداده..." جالب است که نویسنده سپس چاره را در این می‌داند: "... که مردم ایران در تعیین سرنوشت خود آزاد باشند و استعمار آنان را در سپردن راه پیشرفت و تأمین آزادی‌های فردی و اجتماعی خویش آزاد گذارد." لیکن نویسنده نگفته که استعمار چگونه دست بر می‌دارد. اگر با سیاسی کاری و درگیری با

حکومت‌ها بوده، ملک‌الشعرا بهار هم که حزبی و سیاستمدار و معارض با استبداد بوده، آخر الامر به این نتیجه می‌رسد که درد مشروطه فرهنگی بوده چنان که در قصیده "لژیة" راه را "تربیت ملی" می‌داند و تلویحاً آن گونه در افتادن‌های سیاسی و احساسی دوره مشروطه را بدون زمینه فرهنگی بی ثمر می‌داند و عاقبت مشروطه هم همین را نشان داده است.

به هر حال برای اطلاع بیشتر از آنچه در مقدمه دیوان در این خصوص آمده رجوع کنید به تحقیق در احوال و آثار و افکار و اشعار ایرج میرزا و خاندان و نیاکان او، به اهتمام دکتر محمد جعفر محبوب، تهران ۱۳۵۳، مقدمه از صفحه سی و سوم به بعد.

۲- ایرج در عارف نامه پس از آن که عارف را - کاملاً با یک پیش بینی درست، چنان که عارف سرانجام در تبعید و تنهایی و نداری از دنیا رفت - از سیاست برحذر می‌دارد سیاسیون را آماج طعن و طنز خود می‌کند:

تو این کرم سیاست چیست داری  
 چرا پا بر دم افعی گذاری...  
 سیاست پیشه مردم حيله سازند  
 نه مانند من و تو پاک بازند  
 تماماً حقه باز و شارلاتانند  
 به هر جا هرچه پاش افتاد آتند  
 به هر تغییر شکلی مستعدند  
 گاهی مشروطه گاهی مستبدند  
 من و تو زود در گیرش بمانیم

که هم بی دست و هم بی دوستانیم... الخ  
 و برای آسایش خیال و کوک شدن آجیل

ایرانی ها پس از چندین و چند سال هنوز این قطعه [مادر] را به خاطر دارند و الفاظش را بر زبان می آورند.

...

— شاعر در "قلب مادر" هم مثل سایر موارد در ترجمه شعر و یا به تعبیری شعر ترجمه، قریحه عالی نشان داده است.

خلاصه قطعات و مثنوی های فوق العاده و کم نظیر، به علت رکاکت، دور از دسترس باشد. اما ایرج برخلاف برخی اشعارش، رفتاری بسیار مؤدبانه داشته و حتی — به گفته مهدی اخوان ثالث — از برخی شوخی های امثال بهار و ادیب نیشابوری هم که چیزی همانند بعضی شعرهایش را به او می گفته اند می رنجیده و چنان که سعید نفیسی می گوید تنها هنگامی که مجلس را تهی از اغیار می دید لب به سخن می گشود و البته به درازا می کشید (به نقل از صفحه سی و پنجم مقدمه مأخذ بالا). به هر حال اخوان ثالث، کاربرد برخی واژه های ناپسند را جزو زبان شعری او می دانست نه عمدی در رکاکت.

۴— مأخذ بالا صفحه سی و سوم، مقدمه. ۵— و الحق ایراج حق دارد خود را "سعدی عصر" بنامد زیرا بر خلاف بسیاری که به جایی هم نرسیده اند، به جای تقلید از آثار شیخ اجل، با شاگردی در مکتب او راه و روش و فن آموخته و در کار شاعری خویش از آن بهره مند شده است. بدون این که ناگزیر از تقلید شده باشد.

۶— همان مأخذ، صفحه ی ۲۷۹ و ۲۸۰

سر منیر وزیران را دعا کن  
به صدق ار نیست ممکن با ریا کن  
بگو از همت این هیأت ماست  
که در این فصل پیدا می شود ماست  
ز سعی و فکر آن دانا وزیر است  
که سالم تر غذا نان و پنیر است...  
و کیلان را بگو روح الامینند  
ز عرش افتاده پابند زمینند  
مقدس زاده اند از مادر خویش  
گناه است ار کنی بر مرغشان کیش  
یقیناً گر ز بی چیزی بمیرند  
به رشوت از کسی چیزی نگیرند  
بجر مهر به مقصودی ندارند  
به هیچ اسم دگر سودی ندارند...

۳— بسیار اسباب تأسف است که این همه شعر خوب برای کودکان و این همه آثار شیرین و روان و طنزهای عالی و طرح مسائل تازه که تا آن زمان مطرح نبوده و